

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 21, No. 3, Spring 2021, 141-163  
Doi: 10.30465/crts.2020.15826.1230

## A Critical Review on the Book *Management Knowledge: A Critical View*

Hassan Rangriz\*

Mirza Ali Saboorynia\*\*

### Abstract

Awareness of the scientific status of management studies helps to study it scientifically and produce theoretical and practical knowledge. In *“Management Knowledge: A Critical View”* Griseri seeks to show that management research lacks the validity criteria to consider it as a scientific field of study. Therefore, he tries to justify it in terms of its usefulness. The author discusses the issues in a challenging and controversial way, but this book has a difficult text for students and even professors of management. This critique seeks to explain the shortcomings of the author's views on the definition of a scientific study and biases with them. With this regard, the researcher has argued that with incomplete definitions of the concepts of validity, scientific study, usefulness, and proof Griseri has contributed to the complexity of this issue. He also has a limited approach to methodology as a validating criterion but sees it as a means of proof. Looking at different types of validity, it becomes clear that management research validity is not different from its usefulness. The methodology also creates social objectivity by forming a common understanding between researchers.

**Keywords:** Management Research, Management Knowledge, Management Research Validity, Management Utility, Philosophy of Management.

---

\* Associate Professor, Department of Human Resource Management and Business Administration, Kharazmi University, Tehran, Iran, rangriz@khu.ac.ir

\*\* PhD Candidate in Management, Kharazmi University, Tehran, Iran (Corresponding Author), std\_saboorynia@khu.ac.ir

Date received: 2021-01-04, Date of acceptance: 2021-04-25



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیست‌ویکم، شماره سوم، خرداد ۱۴۰۰، ۱۴۳-۱۶۳

## بررسی و نقد کتاب نقدی بر دانش مدیریت

حسن رنگریز\*

میرزا علی صبوری‌نیا\*\*

### چکیده

آگاهی از جایگاه علمی مطالعات مدیریت به مطالعه علمی و تولید دانش نظری و عملی کمک می‌کند. گریزی در کتاب *نقدی بر دانش مدیریت* تلاش می‌کند تا نشان دهد که پژوهش مدیریتی فاقد معیار اعتبار برای علمی بودن است. بنابراین، وی تلاش می‌کند تا پژوهش مدیریتی را از بُعد سودمندی آن توجیه کند. نویسنده مباحث را چالشی و بحث‌برانگیز مطرح می‌کند، ولی این کتاب متن بسیار دشواری برای دانشجویان و حتی استادان مدیریت دارد. این نقد تلاش می‌کند تا کاستی‌های دیدگاه‌های نویسنده درباره تعریف علمی بودن و سوگیری‌های وی در این باره تبیین شوند. بدین منظور محقق بحث کرده است که گریزی با تعاریف ناقص از مفاهیم اعتبار، علمی بودن، سودمندی، و اثبات پیچیدگی این مبحث را افزون کرده است. وی هم‌چنین نگرش محدودی در قبال روش‌شناسی به عنوان معیار اعتبارساز دارد و آن را وسیله اثبات می‌داند. با نشان دادن انواع متفاوت اعتبار مشخص می‌شود که اعتبار تحقیق مدیریتی تفاوتی با سودمندی آن ندارد. هم‌چنین، روش‌شناسی از طریق ایجاد مفاهیم در بین محققان عینیت اجتماعی ایجاد می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** پژوهش مدیریتی، علم مدیریت، اعتبار پژوهش مدیریت، سودمندی مدیریت، فلسفه مدیریت.

\* دانشیار گروه مدیریت منابع انسانی و کسب‌وکار، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، rangriz@khu.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری مدیریت، دانشگاه خوارزمی تهران، ایران (نویسنده مسئول)، std\_saboorynia@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵



## ۱. مقدمه

تقدیمی بر دانش مدیریت، نوشته پال گریزری، کتابی انتقادی است و با دید انتقادی به حوزه دانش مدیریت و روش‌شناسی‌های آن و به‌طور کلی اعتبار دانش مدیریت می‌پردازد. در این راه، وی دو معیار حقیقت (اعتبار متغیر) و سودمندی را مبنای مباحث خود قرار می‌دهد. این کتاب در سه بخش تنظیم شده است که در بخش اول آن کلیت امکان شکل‌دهی اعتبار به دانش مدیریت به دلایل گوناگون از جمله انواع سوگیری‌ها، تفاوت‌های فرهنگی بسترهای مطالعه، و عدم امکان تعمیم را رد می‌کند. هم‌چنین، با تبیین سودمندی پژوهش در مدیریت به‌علت ارتباط آن با حوزه عمل به‌نوعی به دفاع از تحقیق مدیریتی می‌پردازد.

در بخش دوم، چهار روش‌شناسی فلسفی متفاوت اعتبارساز (پوزیتیویسم، تفسیرگرایی، ساخت‌شکافی، و پژوهش مشارکتی) به‌منظور پیداکردن بنیانی اعتبارساز برای پژوهش مدیریتی تشریح شده است و در ادامه هر دیدگاه، کاستی‌های آن دیدگاه در ارتباط با بنیان‌های اعتبارساز برای دانش مدیریت تبیین شده است. رویکرد تفسیرگرایی اساساً در ارائه روش ناکارآمد است. دیدگاه پوزیتیویسم به دلیل عدم امکان کنترل ارزش‌ها در انسان ناکارآمد است. دیدگاه ساخت‌شکافی به دلیل وابسته‌بودن به زمان قادر به ارائه اعتبار نیست. درنهایت، دیدگاه پژوهش مشارکتی به دلیل مداخله و عدم امکان بی‌طرفی قادر به انجام پژوهش معتبر نیست.

بخش سوم، دربردارنده فصول نهم، دهم، و یازدهم، به سه مؤلفه مهم اعتبارساز دانش در تحقیقات مدیریتی، یعنی جایگاه روش، ارتباط دانش و عمل، و جایگاه شواهد، می‌پردازد و ناکارآمدی هر یک را نشان می‌دهد. بدین طریق بستر مساعد را برای پاک‌سازی بقیه زمینه‌های اعتبار پژوهش مدیریتی و بنانهادن ایده خود، که همان سودمندی به معنی یادگیری در مطالعات مدیریتی است، فراهم می‌کند و درنهایت سودمندی یادگیری مدیریتی را مطرح می‌کند و دلیل پژوهش مدیریتی را به‌طور فلسفی به آن گره می‌زند و در فصل دوازدهم به دفاع از دیدگاه خود درباره نقش و جایگاه پژوهش مدیریتی درمقابل انتقادات احتمالی می‌پردازد.

در این مقاله، برای درک این کتاب دشوار و دیرفهم، نقدی فصل‌به‌فصل از آن آمده است. این کار ضروری است، زیرا اولاً به درک دیدگاه‌های گریزری در شرایطی کمک می‌کند که فهم آن واقعاً سخت است. ثانیاً علت مشکل‌بودن درک این کتاب برای دانشجویان و حتی استادان را به‌وضوح نشان می‌دهد. ثالثاً برخی کاستی‌ها در نوع نگرش گریزری به علم، روش تولید، و اعتبار را نشان می‌دهد و همین کاستی‌ها دلیل مضاعفی بر درک مشکل این کتاب هستند.

## ۲. نقد شکلی

*نقدی بر دانش مدیریت*، نوشته پال گریزری با ترجمه محمد صائبی از انتشارات حوزه و دانشگاه، کتابی انتقادی درباره دانش مدیریت است. به گفته مترجم، کتاب «متن دشواری» دارد. مترجم دقت خوبی به کار برده و از عهده ترجمه آن به شایستگی برآمده است. وی به منظور تأکید بر بار معنایی، خواندن، و فهم درست مطالب برخی کلمات را سیاه (bold) کرده و نیز به مفاهیم انگلیسی در انتهای کتاب ارجاع داده است. شاید اگر شیوه ارجاع در پانویست بود، دسترسی به آن سهل تر می شد. البته نباید استانداردهای ناشران را در مورد رعایت نکات صوری، فونت (قلم) به کاررفته، شیوه ارجاع‌دهی، و ... نادیده گرفت.

در مورد خود اثر بایستی گفت که نویسنده در برخی موارد تلاش کرده است تا علت دیدگاه‌های خود را با آوردن یادداشت‌هایی در انتهای هر فصل شرح دهد. هم‌چنین، در بخش بزرگی در ابتدای کتاب به شرح و شاید کمک به درک چهارچوب کلی کتاب و دانش مدیریت، پیام و دلیل نگارش کتاب، مخاطبان، مباحث اصلی، ساختار، و سبک کتاب پرداخته است. این موضوع به درک مطالب ارائه شده کمک می‌کند، ولی هرگز باعث نشده از «دشواری متن» برای خواننده کاسته شود. این کتاب سبکی را اتخاذ کرده است که از روش‌شناسی انتقادی بهره می‌گیرد. شاید علت دشواری متن همین روش انتقادی در مباحث و استفاده از مفاهیم انتزاعی ذهنی باشد، ولی جایگاه علم بر این است که پدیده‌ها و مفاهیم پیچیده بایستی با زبان ساده و قابل فهم برای همگان بیان شود، به طوری که باعث ایجاد درک مشترک دست‌کم در بین اعضای جامعه علمی شود، چراکه علم در هر صورت یک نهاد اجتماعی است و عینیت صرفاً با این روش حاصل می‌شود (هولاب ۱۳۹۳: ۴۹). روش انتقادی به کاررفته در این کتاب به استدلال‌های بحث‌انگیز منجر می‌شود. بدین طریق جذابیت و شوقی در بین علاقه‌مندان به جایگاه دانش مدیریت ایجاد می‌کند. در واقع، ارزش ذاتی این کتاب از این نظر درخور تحسین است.

## ۳. نقد محتوایی

کتاب *نقدی بر دانش مدیریت* در بخش اول کلیت دانش مدیریت و در بخش دوم حقیقت و روش‌شناسی دانش مدیریت را از دیدگاه فلسفی موردکاوش قرار می‌دهد. در هر دو بخش با انتقاداتی که مطرح می‌کند، مدیریت را از شمول دانش علمی خارج می‌داند، اما در بخش سوم، در ابتدا کاستی‌های بیش‌تری را درباره اعتبار دانش مدیریت مطرح می‌کند و سپس

تلاش می‌کند آن را سودمند نشان دهد و پیوندی بین یادگیری مدیریت و مطالعه مدیریت را مطرح می‌کند. هم‌چنین، سعی می‌کند تا سودمندی را به این طریق مطرح کند و دلیل موجهی برای مطالعه مدیریت پیدا کند. در ادامه به نقد فصل به فصل کتاب پرداخته می‌شود.

### ۱.۳ نقد اندیشه‌های مرتبط با دانش

گریزی در ابتدا برای این که نشان دهد مدیریت رشته‌ای علمی نیست، مشخصاتی از رشته علمی را تبیین می‌کند و این دلیل را می‌آورد که چون مدیریت این ویژگی‌ها را ندارد، در زمره رشته‌های علمی قرار نمی‌گیرد. برداشت گریزی از رشته علمی را می‌توان این‌طور خلاصه کرد که «رشته علمی ارتباط با مقررات و طرز رفتار و تفکر دارد. افرادی که در یک رشته علمی قرار دارند، راه نظام‌بخشیدن به تفکر خود در ارتباط با آن موضوع را یاد می‌گیرند و راه و رسم نزدیک‌شده به پدیده‌ها (روش تحقیق) را در چهارچوب قوانین آن و به‌طریقی مشخص انجام می‌دهند. بحث و مذاکره نیز در چهارچوب آن قوانین و طرز فکر صورت می‌گیرد و در مورد طیف کلی موضوعات و روش‌ها توافق کلی وجود دارد. بنابراین، موضوع مشخص، طرز فکر و رفتار مشخص، انتظام فکری مشخص، قابل مباحثه، و روش‌شناسی مشخص ویژگی‌های یک رشته علمی است». در ادامه شخصی بودن (فردیت) و چند رشته‌ای بودن (فراگیر کلی بودن) را در تضاد با مشخصه علمی بودن می‌بیند و آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که مدیریت یک رشته علمی نیست. در این مرحله، ابهام‌های جدی وجود دارد. اول این که گریزی مشخص نکرده است که مشخصه‌های فوق همگی می‌بایست در یک رشته علمی هم‌زمان مشخص و حاضر باشند یا در صورت نبودن بعضی از آن‌ها می‌توان به استناد داشتن برخی مشخصه‌ها هنوز یک موضوع مطالعه را در شمول یک رشته علمی آورد. مشخص نبودن این موضوع ابهام بزرگی را برای خواننده به وجود می‌آورد که درک خواننده از آن چه گریزی قصد گفتن آن را دارد مشکل می‌کند. با نگاه عمیق به این مشخصه‌ها، می‌توان فهمید که راه نظام‌بخشیدن به افکار، روش، بحث، مذاکره، و رسیدن به توافق همگی به حیطة عینیت در تحقیقات علمی مربوط می‌شود. هم‌چنین، احتمالاً مشکل اصلی با فردیت و چند رشته‌ای بودن نیز در ارتباط با عدم عینیت کافی در تحقیقات مدیریت است. جایگاه روش در تحقیق حذف عنصر فردیت به نحوی است که دیگران نیز بتوانند با روش مشابه به نتایج مشابه برسند. جایگاه والای روش در نظریه علمی و رسیدن به حقیقت (یعنی در ارتباط با دقت آن) هم در دیدگاه سستی به نظریه و هم در دیدگاه مدرن

آن مورد تأکید است (میرزایی اهرنجانی ۱۳۹۳: ۳۷). بدین ترتیب آن را قابل بررسی و مباحثه می‌کند و به آن عینیت می‌بخشد، ولی اگر منظور گزیری از این عناصر رسیدن به یقین و قطعیت است، در این صورت قابل دست‌رسی نیست و بایستی آن را رها کرد (همان: ۳۷).

اگر از این بحث بگذریم، انتقادات دیگری نیز می‌توان مطرح کرد. اگر عنصر فردیتی که در مدیریت وجود دارد علمی باشد (یعنی تجربه‌شدنی توسط دیگران باشد، مثل نوع مدیریت تیلور)، آیا هنوز هم می‌گوییم فردیت مانع از علمی‌بودن آن است؟ لذا فردیت لزوماً غیرعلمی بودن معنی نمی‌دهد و فردیت مانع از علمی‌بودن یا عقلایی‌بودن (آن‌چنان‌که گزیری می‌گوید) نیست. در مطالعات اجتماعی نظرهای شخصی محقق خودسرانه وارد جریان تحقیق نمی‌شود، بلکه از فواید دیدگاه‌های شخصی برای فهم کامل‌تر زندگی اجتماعی بهره گرفته می‌شود (نیومن ۱۳۹۳: ۳۱۲). فردیت خودسرانه محقق عموماً با تبعیت از روش‌شناسی حذف می‌شود و در رابطه با فردیت مورد مطالعه یا همان مدیر باید گفت مباحث علمی مدیریت مربوط به فعالیت‌ها، جهت‌گیری‌ها، و تصمیمات مدیریتی است، نه عقاید شخصی فرد در مقام مدیر. درباره عقاید فردی و شخصی مدیر جای تجربه و مباحثه بسته است و اصولاً تحقیق علمی به تفتیش عقاید نمی‌پردازد، ولی برای تصمیمات و دستورهای مدیر جای مشاهده و مباحثه باز است و اقدامات مدیر (دستورها، تصمیمات، سازمان‌دهی، و ...) و نتایج آن اقدامات (موفقیت سازمان، بهره‌وری، و بقای سازمان) قابل‌شناسایی و بحث است. اصولاً تحقیقات مدیریتی به دنبال حداقل کردن نقش عقاید و منافع فردی مدیر در تصمیم‌گیری‌های سازمانی است و اساساً به علمی‌کردن آن معطوف است. به عبارت دیگر، بعضی تحقیقات مدیریتی به دنبال شناسایی عناصر منطقی در تصمیمات مدیران در جایگاه فردی باینش و با فراست‌اند که در این راه از روشی نظام‌مند بهره می‌گیرند. بنابراین، بخشی از دانش مدیریت نظریه‌ای است که «از رفتار مدیر یا مدیران برمی‌خیزد». در این جهت، روش‌شناسی موردکاوی (به دنبال بیرون‌کشیدن نظریه از رفتار یک مدیر موفق است)، روش‌شناسی استقرایی (بیرون‌کشیدن نظریه با مشاهده رفتار چندین مدیر)، و سایر روش‌شناسی‌ها همگی قابلیت این را دارند تا افق‌هایی را از آگاهی و عینیت بگشایند. بدیهی است در مرحله بعد کاربرد نظریه به دست آمده در دنیای واقع (به شیوه ابطال‌گرایی) درجه تعمیم‌پذیری آن را مشخص خواهد کرد. ارتباط نظریه و عمل در این مرحله به میزان پذیرش و ماندگاری نظریه منجر خواهد شد، ولی بایستی توجه کرد که همان‌طور که اثبات قطعی وجود ندارد، طرد قطعی نیز نمی‌توان کرد (چالمرز ۱۳۹۳: ۸۱). بنابراین، آنچه از پذیرش و ماندگاری است، به استفاده از نظریه و توان پیش‌گویی صحیح آن مربوط است.

در فصل دوم، گریزری دو شاخص مهم حقیقت (معرفت و اعتبار) و منفعت (سودمندی) را برای داوری درباره ارزش مطالعه مدیریت و علمی بودن آن مطرح می‌کند و تبیین می‌کند که این دو در خلاف جهت یکدیگرند. بنابراین، پژوهش مدیریتی که اعتبار بالایی داشته باشد (متغیر زیاد و پیچیدگی بالایی دارد)، سودمندی کم‌تری خواهد داشت و البته پژوهشی که اعتبار کم‌تری داشته باشد (ساده است)، سودمندی بالایی خواهد داشت. البته این واقعیتی است که می‌تواند در کلیه علوم صادق باشد و منحصر به مدیریت نیست. برای مثال، در اقتصاد متغیرهای زیادی در درآمد ملی تأثیر دارند (عوامل سیاسی، امنیتی، قانونی، اجتماعی، رانت، سرمایه، نیروی کار، و ...)، ولی همواره نظریات اقتصادی جدید با شناسایی یک مورد جدید، مثل عامل هماهنگی در تئوری «شکست هماهنگی»، ظهور می‌یابند. مؤلف در بحث سودمندی و اعتبار علائق مخاطبان پژوهش را ملاک قرار می‌دهد و بیان می‌کند که در مدیریت برخلاف علوم طبیعی به علت متغیر بودن علائق انسانی و به‌طور کلی زمینه (انسان و سازمان) دانش معتبر، به‌مثابه آنچه در علوم طبیعی وجود دارد، قابل دست‌یابی نیست! ولی باید گفت که علائق ارزش‌های ذاتی ماورایی‌اند که حتی خود علم ارزش خود را از این علائق می‌گیرد (هولاب ۱۳۹۳: ۵۰).

گریزری می‌نویسد که تحقیقات مدیریتی سودمند است، ولی اعتبار کمی دارد. پرواضح است که او بدون تشریح منظور خود از اعتبار و سودمندی تمایزی قابل فهم بین آن‌ها قائل نشده است و خوانندگان کتاب را در ابهام فهم آن‌ها سرگردان رها کرده است. اساساً باید گفت وقتی تحقیق مدیریتی سودمند است، مشکلی را حل می‌کند یا سازمان را به هدف خود نزدیک می‌کند. از آن‌جا که اعتبار یعنی معطوف بودن به هدف (یعنی آیا روش علمی مورد استفاده ما آن‌چه را که ما می‌خواهیم، یعنی ایدئال‌ها و اهداف را می‌سنجد؟) (نیومن ۱۳۹۳: ۳۸۲؛ سیروس و دیگران ۱۳۹۰)، سودمندی تحقیق مدیریتی همان اعتبار آن است. به نظر می‌رسد که گریزری اعتبار دانش مدیریت را (آن‌جا که اعتبار و حقیقت را با تعداد متغیر زیاد معادل دانسته است) مشابه اعتبار علوم طبیعی در اعتبار متغیر خلاصه کرده است، ولی باید گفت به دلیل پایدار بودن زمینه و نیز ارزش‌ها در علوم طبیعی ممکن است اعتبار متغیر ثابتی برای آن متصور بود، ولی به علت متغیر بودن زمینه و ارزش‌ها در مدیریت نمی‌توان پژوهشی را که اعتبار متغیر ثابتی داشته باشد، در حوزه مدیریت متصور کرد (البته در هر زمینه‌ای توافق در ارزش‌ها ایجاد شده است و مطالعه علمی و ایده‌های مرتبط توانسته‌اند دانشی را تولید کنند که اعتبار متغیر بالا و پایایی بالایی داشته باشد. مثلاً در جایی که کیفیت ارزش است با مفاهیمی از قبیل مدیریت کیفیت جامع و در جایی که کمیت



هدف است با روش بوروکراتیک یا مدیریت علمی با اعتبار متغیر بالا و پایایی بالا نتایج حاصل شده است). هم‌چنین، پژوهش‌های کمی و کیفی از معیارها و روش‌های متفاوتی برای اعتبار و پایایی تحقیقات استفاده می‌کنند که در روش‌های کیفی به آن «شاخص تناسب» گفته می‌شود (عباس‌زاده ۱۳۹۱؛ Golafshani 2003). بنابراین، هر پژوهشی در مدیریت می‌تواند از جهات مختلف معتبر باشد. هم‌چنین، این گفته برای اعتبار روش‌شناختی بودن پژوهش در مدیریت نیز صادق است. به عبارت دیگر، به علت انسانی و چند بُعدی بودن پژوهش مدیریتی یک روش معتبر نظام‌مند لزوماً تنها روش معتبر نخواهد بود و اعتبار روش‌مندانه در روش‌شناسی‌های مختلف قابل تصور است. پرواضح است که گریزی بدون تشریح منظور خود از اعتبار و سودمندی تمایزی آشکار بین آن‌ها قائل نشده است که باعث شده متن برای خوانندگان بسیار گنگ و سخت از نظر فهم مشترک باشد.

با وجود تمییز اعتبار (علمی بودن مدیریت) و عملی بودن پژوهش مدیریتی باز هم تضاد بنیادینی در مباحث گریزی وجود دارد. اگر عنصر فردیت را، چنان‌که گریزی تبیین می‌کند، واقعیت ذهنی مدیر یا حتی محقق در نظر بگیریم، قابل‌ثبات و ضبط به‌شیوه علمی و نظام‌مند نخواهد بود، آن‌گاه آن‌چه از مطالعه مدیریت باقی خواهد ماند، ثابت و ضبط‌چه چیزی خواهد بود؟ مگر می‌توان فردیت و شخصی بودن را استخراج و برای استفاده و بهره‌برداری آتی ثبت کرد؟ آیا اصلاً مطالعه مدیریت معنایی خواهد داشت؟ و در نهایت چگونه خواهد توانست پیوند خود را با عرصه عمل نشان دهد و سودمند واقع شود؟ احتمالاً منظور گریزی این است که باین‌که مطالعه مدیریت نمی‌تواند به طریق معتبر صورت بگیرد، بنابراین مطالعه به‌شیوه ناقص و غیرعلمی (یعنی با اعتبار متغیر پایین) خواهد بود و این نوع مطالعه برای کاربردهای آتی سودمند خواهد بود، ولی فردیت موردنظر گریزی حتی مانع از این سطح مطالعه و ضبط است. حتی اگر ضبط شود، معنای همگانی وجود ندارد که قابل فهم برای دیگران شود، یا با کدام روش‌شناسی استخراج می‌شود؟ بنابراین قابل بحث و تفسیر نخواهد بود.

در فصل سوم، گریزی انواع سوگیری‌هایی را که به دلیل علایق نهادها و سازمان‌های حامی احتمالاً در تحقیقات مدیریتی ممکن است ظاهر شوند بیان می‌کند و نتیجه‌گیری می‌کند که این سوگیری‌ها اعتبار تحقیق مدیریتی را به‌عنوان یک روش علمی خدشه‌دار می‌کنند. به‌منزله نتیجه‌ای شهودی می‌توان استنباط کرد که در جایی که علایق متعدد باشند، سوگیری‌هایی به‌دنبال آن علایق پدید خواهند آمد، ولی سوگیری‌های مربوط به علایق تحقیقاتی لزوماً غیرعلمی نیستند یا باعث غیرعلمی شدن مطالعه نمی‌شوند. این علایق عمدتاً

به‌مثابه هدف تحقیق مشخص و تعریف می‌شوند، ولی در شرایطی که علایق به‌صورت پشت‌پرده یا پنهان باشند، آن‌گاه ممکن است باعث سوگیری در تحقیقات علمی در مدیریت و نیز سایر علوم شوند. علایق در علوم طبیعی محدودند. گریزری علاقه به کنترل و پیش‌بینی را به‌نقل از هابرماس برای علوم طبیعی ذکر می‌کند. در جهت همین علایق محدود، معیارهای اعتبار در علوم طبیعی نیز به قدرت پیش‌بینی محدود خواهند بود. بنابراین، ملاک علمی بودن نظریه در علوم طبیعی پایایی، قدرت پیش‌بینی، یا کنترلی است که از کاربرد آن نظریه حاصل می‌شود. علایق در مدیریت محدود نیستند و علت این است که ذی‌نفعان محدود نیستند (کارکنان، مدیران، سهام‌داران، جامعه، و مشتریان). بنابراین، ملاک‌های اعتبار در تحقیقات مدیریتی نیز محدود نخواهند بود. اگرچه همه از روشی نظام‌مند برای مطالعه بهره می‌گیرند، بنابراین همه علمی‌اند، ولی نتایج برخلاف علوم طبیعی، به‌علت تنوع علایق، احتمالاً پایایی کمی خواهد داشت.

یک نوع بسیار مهم سوگیری که گریزری در فصل سوم به آن اشاره می‌کند، سوگیری روش‌شناختی است و این واقعیت که روش تحقیق معیاری برای اعتبار نیست، زیرا روش‌های مختلف تحقیق احتمالاً نتایج متفاوت به‌بار خواهند آورد. در این صورت سؤال این است که کدام روش معتبر است. با این نوع تفکر، گریزری آشکارا روش را به‌عنوان معیاری معتبر (روا) و قابل‌اعتماد (پایا) برای دستیابی به حقیقت رد می‌کند. سؤال این است که اگر روش ما را به حقیقت نمی‌رساند، دیگر چه چیزی باقی می‌ماند که ما را به حقیقت برساند؟ همان‌طور که قبلاً نیز تأکید کردیم روش هم در رویکرد سنتی به جایگاه نظریه و هم در رویکرد مدرن به نظریه اجتناب‌ناپذیر در نظر گرفته شده است. روش را، چه در علوم طبیعی و چه در علوم اجتماعی، می‌بایست معتبر قلمداد کرد و اصولاً چاره‌ای جز این نیست. اگرچه نتواند به قلب هدف برساند، ولی به اطراف هدف نزدیک خواهد کرد. این واقعیت در مورد سوگیری محتوایی قابل‌تسری است. ثانیاً می‌توان متصور بود که حقیقت بدون روش اساساً یک توهم آرمانی یا روانی است. بنابراین، ارزش روش در تعیین اعتبار برای هر تحقیقی، چه در مدیریت و چه در علوم طبیعی، بسیار بیش‌تر است از آن‌چه تصور می‌شود و شاید به‌اندازه حقیقت ارزش‌مند و مفید باشد. نیومن به‌نقل از پوپر عینیت را منوط به تبعیت از روش می‌داند: «... عینیت به‌معنای پیروی از قواعد و نه از انسان‌هاست و بر تبعیت منافع و تعصبات شخصی از استانداردهای عمومی دلالت می‌کند». گریزری می‌گوید بعضی محققان با اطلاعات کمی راحت‌اند و بعضی با کیفی. در جواب باید گفت روش عادت نیست، بلکه سندساز (عینیت‌ساز) است، ولی تضمین قطعی ایجاد نمی‌کند، زیرا در

علوم طبیعی نیز تضمین قطعی وجود ندارد. ولی این که روش‌ها در مدیریت به مثابه علوم طبیعی نتایج پایا نمی‌دهند، یک دلیل سطح متفاوت مطالعه است. با در نظر گرفتن طبقه‌بندی نُه‌گانه بولدینگ از سیستم‌ها پرواضح است که روش مطالعه سیستم‌های دینامیکی و سایبرنتیکی یا ایستا برای سطح نباتی و حیوانی احتمالاً نارسایی‌هایی داشته باشد، ولی از آن‌جا که سطوح بالاتر عناصری از سطوح پایین‌تر را در خود دارند، بنابراین روش مطالعه سطوح پایین خواهد توانست تا حدودی از اعتبار را در مطالعه سطوح بالاتر داشته باشد. بنابراین، در جاتی از اعتبار در هر روش‌شناسی تحقیقی حاضر است.

هم‌چنین، گریزی در این فصل و جای‌جای کتاب از نقش مهم‌تر روش، که همان حذف فردیت است، غفلت کرده است. به بیانی دیگر، جایگاه روش و روش‌شناسی در تحقیق صرفاً اعتباربخشی به تحقیق در بعد متغیرها نیست، بلکه جایگاه مهم دیگر، کمک در رسیدن به «تفاهم جمعی یا همان عینیت اجتماعی» است. تفاهم جمعی یعنی پذیرش و قبول دیگران به خصوص آن‌هایی که در یک رشته علمی چهارچوب و مقررات آن را پذیرفته‌اند و بنیادهای فکری مشترکی دارند، حتی بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی. این جایگاهی است که هم در علوم طبیعی و هم در علوم انسانی می‌توان برای روش متصور بود، اگرچه روش‌ها در علوم طبیعی نتایج پایاتری را در مقایسه با علوم انسانی ارائه می‌دهند.

عامل دیگری که گریزی با استناد به آن مطالعات مدیریتی را غیرعلمی می‌داند، فرهنگ است و آن را مانعی جدی در جهان‌شمولی یافته‌های تحقیقات مدیریتی می‌داند. محقق در تحقیقی که در کشور خودش انجام می‌دهد، حالات ارتباطی فرهنگ خودش را برای عمل ارتباط و انتقال فکر از فردی به فرد دیگر در اختیار دارد، ولی وقتی یکی از طرفین به فرهنگ دیگری متعلق باشد، حالات ارتباطی متفاوت خواهد بود (در یک فرهنگ پاسخ نوشتاری همه چیز است و در دیگری هیچ). بنابراین، فرایند برقراری ارتباط در انتقال بین فرهنگی مختل شده و در نهایت قابلیت تعمیم یافته‌های یک تحقیق به فرهنگ‌های دیگر با مشکل مواجه می‌شود. از این رو، تحقیقات مدیریتی در جهان‌شمول بودن به مشکل برخورد خواهند خورد. به عبارت دیگر، یافته‌های یک تحقیق مدیریتی به بستر فرهنگی‌ای که تحقیق در آن انجام شده، متکی است و قابل انتقال بی‌محابا به سایر بسترها و فرهنگ‌ها نیست و محتمل است که نتایج متفاوت در محیط جدید به بار آورد. نکته فوق به معنی قابلیت انتقال صفر نیست، بلکه می‌گوید قابلیت انتقال یافته‌های یک فرهنگ به درون فرهنگی دیگر با درصد نامعلومی از خطا هم‌راه است. پرواضح است که در این جا گریزی معیار علمی بودن را قابلیت تعمیم یافته‌ها در سطح جهان می‌داند، ولی علمی بودن به هیچ وجه

مترادف جهان‌شمولی نیست؛ یعنی تحقیق مدیریتی در درون یک فرهنگ می‌تواند کاملاً علمی و پایا باشد، بدون این‌که لزوماً قابل انتقال به فرهنگ دیگری باشد. دلیل اصلی این است که ارزش‌های فرهنگ‌ها متفاوت‌اند. ثانیاً گریزی طیفی از دیدگاه‌ها را در رابطه با میزان آلودگی فرهنگی در دانش مدیریت تبیین می‌کند. در یک طرف، طیف تولید دانش مستقل از فرهنگ است و در سر دیگر، طیف دانش تولیدشده صرفاً درباره یک فرهنگ است و قابل انتقال به فرهنگ دیگر نیست. باید گفت در شرایطی که اهداف مشترک که ارزش جهان‌شمول انسانی دارند و فارغ از مسئله فرهنگ قابل تشخیص و شناسایی‌اند، مثلاً کارآیی یا بقای سازمان مطالعه نظام‌مند که در جهت ارزش‌های مقبول انسانی باشد، فارغ از مسئله فرهنگ در هر فرهنگی صورت گیرد، دانش معتبر و قابل تسری را تولید خواهد کرد. فلسفه مدیریت روابط با مشتریان، مدیریت کیفیت جامع، و مدیریت علمی، و ... بینش‌هایی هستند که ارزش‌های جهان‌شمول فارغ از بستر فرهنگ را در خود دارند و قابلیت تعمیم جهانی دارند.

هم‌چنین، دانشی که مرتبط با ارزش‌های یک فرهنگ خاص باشد، اگر به‌طور نظام‌مندانه حاصل شده باشد، معتبر است. بنابراین، معیار این‌که تحقیقی در حیطه علم باشد یا نه صرفاً قابلیت تعمیم نیست، بلکه برای هر دانشی معیارهای متفاوتی از اعتبار را می‌توان متصور بود. پس به‌طور کلی در این بخش دیدیم که گریزی در تعریف علمی بودن، از معیارها و متغیرهای متفاوتی در فصول مختلف بخش اول استفاده کرده است که هیچ تعریف شفاف و روشنی از آن‌ها را به خواننده خود نداده است (برای مثال فردیت و تعریف آن، حقیقت و اعتبار بدون اشاره به منظور خود که احتمالاً اعتبار متغیر است، عدم تمییز سودمندی با اعتبار، سوگیری‌های علایق و روش‌شناسی و ارتباط آن‌ها با علمی بودن، و جهان‌شمولی و نسبییت فرهنگی). به همین علت، گریزی خوانندگان خود را در بخش اول در ابهام تعریف علمی بودن رها کرده است. به عبارت دیگر، اگرچه وی علمی بودن را با معیارهای متفاوت ذهنی خود مقایسه کرده است، ولی پیش فرض‌های ذهنی خود را در این رابطه تبیین نکرده است و همان‌طور که در انتقادات دیدیم، این پیش فرض‌ها نواقصی نیز داشتند که انتقادات عمدتاً به این نواقص و کاستی‌ها در نگرش‌ها معطوف بوده است.

### ۲.۳ نقد پارادایم‌های پژوهشی

گریزی در تمام بخش اول کتاب پژوهش مدیریتی را فاقد استانداردهایی می‌داند که بتوان به آن صفت علمی بودن را نسبت داد، ولی همواره بیان کرده است که آن سودمند

است و پیوندی با عرصه عمل دارد. در بخش دوم کتاب، گریزری به دنبال بنیان‌های اعتبارساز فلسفی برای تحقیق مدیریتی است. چهار پارادایم پژوهشی اثباتی و واقعی (اثبات‌گرایی، واقعیت‌گرایی، گمان، نفی، و نظریه داده‌بنیاد)، تفسیرگرایی، و اساسی یا ساخت‌شکافی، و پژوهش در عمل به امید فراهم‌شدن بنیانی برای حقیقت و اعتبار تحقیقات مدیریتی بررسی شده‌اند تا شاید بتوانند بنیانی از اعتبار را برای آن فراهم کنند، ولی برای موضوع گسترده‌ای مثل مدیریت هریک به‌تنهایی در ارائه روشی معتبر عاجز می‌مانند. نقدهایی که گریزری برای هر پارادایم می‌آورد به شرح ذیل است:

**نقد اثبات‌گرایی:** ۱. واقعیت را نمی‌توان از نظریه جدا کرد: رفتار فرد صرفاً حرکت اندام‌های او نیست، بلکه قصد و نیت نیز در آن دخیل است. از این رو، تبیین رفتار از مشاهده و حس باید فراتر رود؛ ۲. محقق نمی‌تواند کاملاً از موضوع تحقیق مستقل باشد: پویایی‌های روابط شخصی مانع از استقلال کامل محقق می‌شوند و محقق نخواهد توانست احساسات، پیش‌فرض‌ها، و زمینه‌های فرهنگی خود را از تحقیق جدا کند؛ ۳. افراد مورد پژوهش مستقل از نظریه‌هایی نیستند که رفتار آن‌ها را تبیین می‌کنند. استنتاج‌ها و رفتار محقق بر صخره‌ها و کلهکشان‌ها اثر نمی‌گذارد، ولی در انسان‌ها تأثیر دارد؛ ۴. حذف ارزش‌ها از تحقیقات اجتماعی میسر نیست: اول این‌که زبان و مفاهیم رفتار انسان از ارزش‌ها مایه می‌گیرند. دوم تصمیم‌گیری سازمانی و مزیت‌های آن مفاهیم ارزشی‌اند.

باید گفت که ارزش‌ها در همه تحقیقات حتی تحقیقات علوم طبیعی حضور دارند. برای مثال بی‌طرفی به‌عنوان یک اصل در تحقیقات خود ذاتاً ارزش است. ارزش‌های علوم طبیعی محدودند و به همین علت، محققان علوم طبیعی قادرند معرفت پایا ایجاد کنند، ولی ارزش‌ها در علوم انسانی نه تنها نامحدودند، بلکه اولویت آن‌ها نیز شدیداً متغیر است. بنابراین، حصول پایایی در معرفت علوم انسانی بسیار مشکل خواهد شد. روش‌شناسی در این‌جا نیز راه گشاست. از آن‌جا که در روش‌شناسی، محقق هدف و ارزش تحقیق خود را مشخص می‌کند و راه و رسم رسیدن به هدف را نیز معلوم می‌کند، اثبات‌گرایی با تأکیدی که بر روش دارد بیش از آنچه گریزری تصور آن را می‌کند سودمند است و قابلیت تولید دانش معتبر و پایا را دارد. در واقع، اثبات‌گرایی بی‌طرفی و عینیت را با تبعیت از روش‌شناسی محقق می‌کند و همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، هدف در این‌جا دیکته‌کردن ارزش‌های فردی محقق به‌عنوان نظریه نیست، بلکه در علمومی مثل مدیریت هدف کامل‌تر کردن فهم است.

هم‌چنین، استناد وی به انقلاب‌های علمی کوهن برای نفی پوپریسم موجه به‌نظر نمی‌رسد. روش پوپر برای تولید تفاهم درمورد دانش جدید یا دانش موجود هنوز اعتبار خود را دارد و اساساً علم به این طریق جمعی می‌شود. البته می‌دانیم که این توافق در هر زمانی با حقیقت، حتی در علوم طبیعی، فاصله دارد.

**نقد تفسیرگرایی:** ۱. پی‌بردن به نیت مشکل و شاید ناممکن است. فرض کنید که من جایزه بهترین فروشنده را ماهانه و ترجیحاً شخصاً پرداخت می‌کنم. بدون تردید دیگران ممکن است این رفتار من را به حفظ سطح انگیزش یا روحیه یا هردو برای افزایش فروش تلقی کنند، درحالی‌که نیت واقعی من تأکید بر نقش رهبری‌ام در گروه باشد. عمل چیزی فراتر از صرفاً نیت است. اگر من در مثال بالا دلیل رفتارم را حفظ کنترل مالی بیان کنم، دیگران ممکن است فکر کنند که قصد گم‌راه کردن آن‌ها را دارم، چراکه راه‌های فراوانی برای کنترل مالی وجود دارد؛ ۲. ممکن است فرد از اولویت‌های بنیادی خود در بروز رفتار ناآگاه باشد. در دنیای واقعی مقاصد مختلف یک فرد با هم در رقابت‌اند. از این رو، امید بستن به نیت برای تبیین رفتار ناکارآمد است. همان‌طور که یک رفتار را به نیت مختلف می‌توان استناد کرد، یک نیت را نیز می‌توان با رفتارهای مختلف نشان داد و گزینش بین رفتارهای ممکن چیزی فراتر از نیت است.

علم تفسیر درباره آن‌چه می‌تواند روش درست تفسیر باشد سکوت می‌کند. این عنصر مهم است، چراکه مبنای تبدیل روش‌شناسی به روش است. در کوله‌بار اطلاعات، تفسیرگرایی نمی‌تواند بگوید کدام اطلاعات مرتبط و کدام نامرتبط است که بتوان بر مبنای اطلاعات مرتبط تفسیر درست انجام داد. البته این استناد گریزی کاملاً صحیح است. از تفسیرگرایی نمی‌توان به دانش معتبر و پایا در مدیریت رسید. بنابراین، جایگاه تفسیر در «تولید دانش مدیریت» نه در «روش‌شناسی» بلکه در «بنیان‌نهادن ارزش‌های ذهنی موردتوافق» است و تأکید می‌کنیم همان‌طور که گفته شد، این موضوع برای بالابردن فهم و کامل کردن آن است و البته بایستی از روش‌شناسی برای عینیت‌دادن به پدیده‌های ذهنی استفاده کرد.

**نقد ساخت‌شکافی:** فوکو درباره هرگونه دانش ماندگار و بین‌ذهنی درباره نظریه عمومی رفتار بشر عمیقاً بدبین است و دانش را از زندگی اجتماعی و زمان‌های تاریخی جدانشدنی می‌داند. با این استناد، گریزی درمورد آثار تیلور می‌گوید «... دیدگاه‌های بی‌گمان امروز به‌عنوان نظریه‌های معتبر طرف‌دار ندارد ... اگرچه ممکن است در جایگاه استناد تاریخی دارای اهمیت باشد»، ولی واقعیت این است که دیدگاه تیلور هنوز کاربردی است. نقد

مهمی که گریزی از فوکو می‌کند این است که آن نخواهد توانست بیانیه‌ای جامع درباره سازمان‌هایی پدید آورد که چیزی درباره آینده گفته‌اند (چیزی درباره سازمان‌های آینده بگوید)، ولی بینشی درباره مسائل گذشته فراهم می‌کند و هرگز قادر نیست درباره نحوه اداره سازمان‌های آینده چیزی بگوید. اما رویکرد طبیعت‌گرا فرض می‌کند که سازمان‌های آینده به‌مثابه سازمان‌های کنونی اداره خواهند شد، بنابراین یافته‌های امروز برای فردا تعمیم‌پذیر است.

ساخت‌شکافی با مطرح کردن زمان بر این واقعیت صحه می‌گذارد که اولویت ارزش‌ها طی زمان متغیر است و همین متغیر بودن عاملی خواهد بود برای این‌که دانش گذشته برای امروز معتبر نباشد، ولی حتی با تغییر اولویت‌ها و غیرمعتبر شدن دانش قبلی برای مقطعی از زمان باز نمی‌توان گفت که دانش قبلی غیرعلمی بوده است. ثانیاً این موضوع تناقضی با هدف غایی انسان در دنبال کردن علم و تکامل تکوینی انسان ندارد. در *حیات معقول*، علامه جعفری هدف را شرکت در آهنگ کلی هستی می‌داند (رنگریز ۱۳۹۵: ۱۹). زندگی اجتماعی علم نیز با مباحثه آزاد تکوین می‌یابد (هولاب ۱۳۹۳: ۴۰).

**نقد پژوهش مشارکتی:** پژوهشی که مستلزم رویه‌های انسانی است، نمی‌تواند با بی‌طرفی کامل مشاهده‌گر صورت گیرد. بنابراین، پژوهش به همکاری و هم‌فکری در یک رشته گزینه‌های تعمدی در میان همه افراد مرتبط با پژوهش تبدیل می‌شود. از این رو، پژوهش به جای آن‌که مطالعه‌ای مستقل درباره آن‌چه واقعاً «هست» باشد، عمدتاً نوعی مداخله‌گری است. بر همین اساس، تکرارپذیر نخواهد بود و این مطالعه مدیریت را از علمی بودن دور می‌کند.

در هر چهار پارادایم فوق گریزی کاستی‌هایی بنیادین برای تأمین اعتبار برای تحقیقات مدیریتی می‌بیند. گریزی پیش‌فرض نهفته‌ای در نگرش فلسفی خود نسبت به علم و نحوه تولید آن دارد و آن حاکمیت نگرشی تاریخی - فلسفی در میان اندیشمندان آن علم که به این ترتیب حرکت آتی آن علم در امتداد و جهت نگرش فلسفی حاکم خواهد بود و هرآنچه در ورای آن باشد حذف خواهد شد. اگرچه این نگرش تا حدود زیادی درست است، ولی همیشه این‌طور نیست. اولاً این‌که مطالعات مدیریت بر مبنای نگرش‌های فلسفی اثبات‌گرایی شکل گرفته و در حال تولید دانش معتبر در این زمینه با تبعیت از روش‌هاست. مثال آن نشریات بسیار معتبر با درجه بالایی تأثیر در نمایه‌های جهانی‌اند. فلسفه نوآوری‌های علمی در مدیریت به‌مثابه علوم دیگر در ذهن خود محقق / محققان ایجاد می‌شود و تکوین می‌یابد و نه در بنیادهای علم فلسفه یا فلسفه علم. آن‌ها با تبعیت از روش‌شناسی‌های ابطال‌پذیر /

آزمون‌پذیر در جامعه علمی برای خود جایگاه باز می‌کنند و به هم‌راه تغییرات جامعه و نگرش‌های جامعه نیز تکوین می‌یابند.

البته وی در این بخش اعتبار را با حقیقت (و نه اعتبار متغیر) تبیین می‌کند. هریک از چهار پارادایم فلسفی نگرش‌های متفاوتی به جایگاه حقیقت دارند که هر تحقیق مدیریتی بسته به هدف خود ممکن است یکی از نگرش‌های متفاوت را به مسئله موردبررسی یا هدف تحقیق داشته باشد. ممکن است حقیقت در یک تحقیق مدیریتی واقعیتی بیرونی یا ذهنی باشد یا آن وابسته به زمان باشد، ولی هیچ‌یک از این نگرش‌ها به حقیقت مدیریت مانع از اتخاذ روش‌شناسی‌ها یا مطالعه آن نمی‌شود و البته بسته به نوع نگرش، محقق روش متناظری را نیز اتخاذ می‌کند. بنابراین، تحقیقات مدیریتی اصولاً خود را نه به نوع نگرش خاص به حقیقت و نه به روش‌شناسی‌های خاص آن‌ها محدود نمی‌کنند. تحقیقات مدیریتی پویایی‌های خاصی در این زمینه دارند که شاید آن را از بین‌رشته‌ای بودن می‌گیرند.

### ۳.۳ نقدهای تکمیلی

در فصل نهم گریزری به حاکمیت روش بر آنچه تحقیق علمی قلمداد می‌شود، خرده می‌گیرد و سعی می‌کند جایگاه روش‌شناسی را در مطالعات علمی مشخص‌تر و واقع‌بینانه‌تر نشان دهد:

ممکن است تداعی ساده‌ای میان روش و اثبات به وجود آید ... ولی واقعیت این است که روش را نمی‌توان سازوکار اثبات یا ارائه حقیقت در نظر گرفت و نوعی قاعده و قانون هم به‌شمار نمی‌آید که بتوان برپایه عملیات رسمی آن به حقیقت یا حتی احتمال آن دست یابیم.

معلوم نیست در این جمله گریزری به «اشکال گتیه» (Gettier problem) اشاره می‌کند که در حوزه معرفت‌شناسی این اشکال برای کلیه علوم حتی علوم طبیعی وارد است (خزاعی ۱۳۹۴) یا آن را صرفاً برای مدیریت آورده است؟ این اشکال را در رابطه با مدیریت به‌عنوان یک حالت ساده بررسی می‌کنیم. اگر گریزری آن را به‌عنوان اشکالی در مطالعات و روش‌شناسی‌های مطالعه مدیریت می‌بیند، بدین طریق گریزری بر کاستی‌های چهار پارادایم موردبررسی نیز در بنیان‌نهادن راهی برای رسیدن به حقیقت اعتراف ضمنی می‌کند. اگرچه آن‌ها را روش‌شناسی‌های فلسفی اعتبارساز تلقی کرده است، ولی با این جمله در این فصل توان اعتبارسازی آن‌ها را حتی برای سایر علوم زیرسؤال می‌برد. این‌جا تناقض آشکاری را می‌توان در رشته افکار و اندیشه‌های گریزری درباره ماهیت و حقیقت



علم یافت. طبق اندیشه گریزری، مدیریت بایستی اعتبار و حقیقت خود را با یکی از اندیشه‌های فلسفی هم‌خوان کند، آن‌گاه در ادامه بایستی از روش‌شناسی تبعیت کند تا عینیت ایجاد کند، ولی در این جا وی نقش روش به‌عنوان سازوکار اثبات (یا همان چیزی که ما عینیت‌سازی می‌گوییم، ولی در صورتی که منظور وی یقین باشد، مسئله فرق می‌کند. برای مثال در این مورد، بنگرید به خزاعی (۱۳۹۴) را قبول نمی‌کند. در این صورت اگر روش عینیت یا اثبات (حتی غیرقطعی) ایجاد نمی‌کند، پس سایر علوم چگونه عینیت ایجاد می‌کنند؟ ثانیاً هدف در مطالعات مدیریت یقین نیست، بلکه همان‌طور که علامه جعفری اشاره می‌کند «شرکت در آهنگ هستی» است. بنابراین، نفس روش‌ها که بر تجربه‌پذیری دیگران تأکید می‌کند، عینیت (و نه یقین) ایجاد می‌کند (هولاب ۱۳۹۳: ۴۹).

با این حال گریزری، به دنبال تعیین جایگاهی برای روش در تحقیقات علمی، دو جایگاه را برای روش در تحقیق متصور می‌شود (البته با نگرشی به تعیین اعتبار متغیر): الف. اتخاذ روش‌شناسی درست موجبات تولید دانش جدید یا تأیید دانش قبلی را فراهم می‌آورد، ب. روش‌شناسی چیزی است که مواد پژوهشی را قابل فهم می‌سازد. در ادامه می‌گوید:

واقعیت این است که پژوهش سازمان‌یافته نتایج سازمان‌یافته می‌دهد، اما تضمینی نیست که پژوهش بر این پایه معتبر باشد. ولی اغلب ما به پژوهش‌های سازمان‌یافته بیش‌تر اطمینان داریم. چرا؟ میزان نظم برخاسته از ساختار یا سیستم بازتابی است از پیش‌فرض‌های مربوط به میزان الگوبودن یا یک‌دستی در موضوع مورد مطالعه. رویکرد نظام‌مندتر اطمینان بیش‌تری می‌دهد، چراکه سرشت پدیده مورد پژوهش بر این فرض ما که آن نظام‌مند است و پدیده نظام‌مند پژوهش نظام‌مند طلب می‌کند استوار است.

ولی پوپر دیدگاه بهتری در قبال جایگاه روش در پژوهش دارد. وی در بحث ابطال‌گرایی آن را «ابزاری» برای کاهش و کنترل «فردیت محقق» می‌داند. در فصل اول دیدیم که گریزری فردیت تصمیم‌مدیر را مشکل اصلی غیرعلمی‌کننده مدیریت می‌دانست. با این تصور، فردیت در محقق احتمال شکل‌گیری هرگونه علم را ضرب‌در صفر می‌کند. روش با حذف فردیت محقق شکل‌گیری تفاهم میان افراد را ممکن می‌کند. بنابراین، روش یکی از اصلی‌ترین ستون‌های الزامی در شکل‌گیری هر نوع علمی از دیدگاه پوپر خواهد بود. بنابراین، بر آن‌جاکه گریزری از چگونگی تهیه و انتشار مقالات به‌علت تمرکزشان بر روش به‌عنوان سازوکاری برای تأمین اعتبار انتقاد می‌کند (البته کل فصل نهم نقد بر سازوکار بودن روش است)، نقد واردی نیست. در این جاست که آشکار می‌شود معیارهای گریزری برای علمی‌بودن یک تحقیق، که همان اعتبار متغیر است، چه قدر نارساست. به عبارت دیگر، خود

گریزری در دام انتقاد خود می‌افتد؛ یعنی همان‌طور که تأکید بیش از اندازه بر روش را خطا می‌داند، تأکید بیش از اندازه بر اعتبار متغیر نیز برای علمی‌پنداشتن یا علمی‌نپنداشتن یک کار پژوهشی خطاست. برای هر تحقیق علمی اعتبار از جهات مختلف را می‌توان متصور بود، ولی گریزری ملاک علمی بودن را صرفاً اعتبار متغیر یا آن نوع جهان‌شمولی که از اعتبار متغیر حاصل شده می‌داند. به عبارت دیگر، سایر اشکال اعتبار نادیده گرفته شده است.

گریزری در فصل دهم به نقد مدیریت به‌عنوان یک علم نپرداخته است، بلکه می‌کوشد بین علم و عمل مدیریت پیوندی ایجاد کند (به‌زعم این نوشته، اعتبار جدیدتری برای پژوهش مدیریتی و با نام عملی بودن قائل است). به این ترتیب به دفاع از علمی بودن/ علمی کردن تحقیق مدیریتی پرداخته است. دو رویکرد متقابل در تولید دانش مدیریت را تبیین می‌کند. رویکرد اول از مفهومی‌سازی و تجسم به‌سمت عملی کردن است و رویکرد دوم از عمل به مفهوم‌سازی است. این جمله بسیار قابل تأمل است که گریزری گفته به شرایط موقعیت و نه شرایط محقق بستگی دارد: «گاهی اولویت با مفهومی کردن است و گاهی هم با عمل. ممکن است موقعیت‌های مختلف این یکی یا دیگری را طلب کند که بستگی دارد به شرایط خاص آن‌ها». بدین طریق انتخاب روش نه ترجیح محقق، بلکه دیکته‌شده براساس موقعیت یا مسئله است. بنابراین، گریزری خود ترجیح محقق را در انتخاب روش رد می‌کند و «از آنجایی که روش خود به‌تنهایی فردیت را حذف می‌کند، بنابراین در تولید دانش مدیریت فردیت محقق نقشی نخواهد داشت». هم‌چنین، وی به ارتباط تنگاتنگ عمل و دانش برای معنی‌دارتر کردن و مفیدتر کردن دانش و عمل در مدیریت اشاره می‌کند و البته بر این باور هیچ نقدی وارد نیست، چراکه حتی در علوم طبیعی این ارتباط تنگاتنگ وجود دارد و این برخلاف پیش‌فرض گریزری، تمایز دانش مدیریت با علوم طبیعی ناب نیست.

در فصل یازدهم، به ارتباط شواهد و نظریه و به‌طور اخص جایگاه شواهد در پژوهش مدیریتی در تولید نظریه علمی می‌پردازد. شواهد یا احتمال تشریح‌کننده نظریه‌اند یا با نظریه پیوند درونی دارند. در هر صورت، هیچ‌یک از سه رویکرد جایگاه نظریه اعتباری برای پژوهش مدیریتی ایجاد نمی‌کنند. گریزری بیان می‌کند که بعد از مرحله جمع‌آوری شواهد مرحله گزارش است که تعیین‌کننده است. گزارش تحقیق صرفاً ارائه یافته‌ها نیست، بلکه به‌طرز چشم‌گیری به تحقیق اضافه می‌شود و تأثیری فراتر از یادگیری محقق دارد. در این مرحله، تأکید گریزری بر نحوه جذب و استنباط از گزارش تحقیق است و این مرحله را مهم‌تر از روش‌شناسی می‌داند.

«... به جای سؤال کدام پارادایم دانش معتبر تولید می‌کند، سؤال را این‌گونه مطرح کنیم که عرصه عملی مدیریت چگونه دستاوردهای بررسی و پژوهشی مدیریت را جذب می‌کند؟». واقعیت این است که شواهد تنها گواه برای تولید نظریه‌اند که بقیه مراحل پژوهش در کلیه علوم بر آن متکی‌اند. شواهد یافته‌ها عینی، حسی، و قابل بررسی‌اند. آن‌ها «عینیت‌بخش»‌اند. حال اگر شواهد نباشد، دیگر با چه چیزی می‌توان به نظریه رسید یا صحت و سقم آن را تعیین کرد. اگر نتوانیم چیزی را عینی کنیم، چگونه می‌توانیم دانشی بشری و قابل فهم تولید کنیم یا حتی سودمندی دانشی را نشان دهیم؟ پژوهش بدون شواهد وهم و خیال خواهد بود و لاغیر.

در فصل دوازدهم و انتهای کتاب، گریزری «یادگیری مدیریت» را به‌عنوان مبنایی برای سودمندی دانش مدیریت و دلیلی برای دفاع از تحقیق مدیریتی بیان می‌کند. بنابراین، از دیدگاه گریزری سودمندی متفاوت با اعتبار است، درحالی‌که سودمندی هر دانشی ملاک اصلی اعتبار آن است. با همان استنباطی که قبلاً بیان شد، سودمندی چیزی متفاوت با اعتبار نیست، زیرا ممکن است این سودمندی در مراحل اولیه شکل‌گیری علم نامفهوم باشد. این فصل به‌نوعی نوآوری دیدگاه گریزری در تعیین اعتبار برای تحقیق مدیریتی است. برخی از نقدها و دفاعیات در علمی‌دانستن دانش مدیریت در این فصل برای اثبات سودمندی دانش مدیریت عیناً یا با تعابیری متفاوت توسط خود گریزری بیان شده است.

#### ۴. نقد کلی

بنیان‌های فلسفی که به‌دنبال پیدا کردن اعتبار برای تلاش‌های شناختی بشرند، به‌خصوص در حوزه علوم انسانی، هیچ‌یک نتوانسته‌اند برای اطمینان از رسیدن به حقیقت بنیان محکمی ارائه دهند. همواره هریک چیزی از دست‌رس دور نگه می‌دارند که این نقطه شروعی برای نقدهای فلسفی در به‌چالش کشیدن اعتبار آن‌ها شده است. گریزری در این کتاب تلاش کرده تا با پیش کشیدن بنیان‌های فلسفی اثبات‌گرایی، تفسیرگرایی، ساخت‌شکافی، و پژوهش در عمل، به این امید که شاید بتوانند در آن‌ها برای دانش ترکیبی مدیریت بنیان اعتبارسازی پیدا کرد، خود با نقدهایی که به کاستی‌های هریک وارد می‌داند، امکان شکل‌گیری دانش معتبر مدیریتی را نفی می‌کند. خوش‌بختانه گریزری دانش مدیریت را ترکیبی می‌داند و با تمثیلی از دانش‌های فنی و مهندسی کاستی نگرش گریزری در نگارش این کتاب بیش‌تر آشکار می‌شود. برای مثال، رشته علمی و دانشگاهی مهندسی شیمی یک رشته علمی

دانشگاهی و فنی است. این رشته از ترکیب دو دانش ناب شیمی و مهندسی مکانیک، که شکل علمی ناب آن فیزیک است، شکل گرفته است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا هیچ‌کسی علمی و آکادمیک‌بودن این رشته دانشگاهی را تحت «تحلیل‌های فلسفی» برای پیداکردن بنیان‌های اعتبارساز این رشته علمی زیر بوته نقد نبرده است؟ یک جواب اولیه و احتمالی این است که این رشته علمی به علت تبعیت از ریشه‌های ناب علمی ذاتاً علمی است. نتیجه‌ای که می‌توان از این جواب گرفت این است که اصولاً به دنبال بنیان‌های فلسفی اعتبارسازبودن برای دانش‌های ترکیبی «خطای از نوع گستره مفهومی» است. به عبارت دیگر، بنیان‌های فلسفی مذکور صرفاً برای بررسی اعتبار علوم تک‌شاخه‌ای مناسب‌اند و گسترده دامنه آن‌ها برای بررسی علوم ترکیبی مثل مدیریت یا مهندسی شیمی خطاست. مدیریت نیز اعتبار خود را مثل مهندسی شیمی از علوم ناب‌تری می‌گیرد که از آن‌ها ترکیب شده است. این علوم شامل اقتصاد، روان‌شناسی، و فیزیولوژی (مثلاً در بحث ارگونومی) به هم راه برخی دیگر می‌شوند که کم‌تر شکل ناب علمی دارند، مثل علوم اجتماعی. بنابراین، علمی‌بودن دانش مدیریت به میزان استفاده از دانش‌های ناب‌تر در انجام وظایف مدیریتی یا شکل‌دادن تئوری مدیریتی بستگی دارد و خوش‌بختانه همان‌طور که نتیجه اقدام یک مهندس شیمی قابل‌بررسی است، نتایج اقدامات مدیران نیز قابل‌بررسی است. بعضی از افکار گریزری متناقض است و حتی با ساختار مطالب کتاب هم‌خوانی ندارد. درحالی‌که وی اذعان می‌کند هیچ‌یک از چهار پارادایم فلسفی قادر نیستند بنیان‌های محکمی درباره حقیقت و دانش بنیان کنند، وی به دنبال تشریح جایگاه دانش مدیریت با پارادایم‌های فلسفی برآمده است. همان‌طور که معنی اعتبار و سودمندی در افکار وی نامعلوم است، معنی اثبات نیز نامعلوم است. این‌که منظور وی از اثبات عینی‌بودن است یا یقین، جای بحث و چالش دارد. این موضوع باعث شده تا مباحث مطرح انتقادی و چالشی باشند. این موضوع خواننده را تشویق به تفکر بیش‌تر درباره جایگاه دانش مدیریت در حقیقت، روش‌شناسی، شواهد، و حذف تناقض‌ها می‌کند. معتقدیم که این موضوع به چالشی‌بودن مباحث منجر شده که نقطه قوت اصلی این کتاب است.

## ۵. نتیجه‌گیری

کتابی که بخواهد جایگاه دانش مدیریتی را به‌طور شفاف بیان کند وجود ندارد و اکثر دانشجویان مدیریت در این موضوع ابهام دارند. این کتاب با نگرش انتقادی‌ای که به جایگاه

دانش مدیریت اتخاذ می‌کند، دانشجویان و محققان مدیریت را تشویق می‌کند تا درباره جایگاه آن به تأمل بنشینند. بنابراین دروازه‌ای چالشی برای مباحث دانش مدیریت باز کرده و دانشجویان را قادر می‌سازد تا درباره جایگاه علمی تحقیقات خود بیش‌تر تأمل کنند. بنابراین به‌طور کلی این کتاب از این نظر بسیار ارزش‌مند و درخور تحسین است.

این کتاب متن دشواری دارد و درک جملات و مفاهیم انتزاعی به‌کاررفته در آن برای خوانندگان بسیار سخت است. بنابراین این بحث انتقادی لازم است، چراکه شکافتن جنبه‌های تاریک این کتاب پرابهام و دیرفهم، به درک مطالعه‌کنندگان آن یاری خواهد رساند. در مورد این که چرا متن دشوار است، نشان دادیم که مهم‌ترین دلیل فهم مشکل این کتاب ارائه‌نکردن تعریف دقیق، قابل‌فهم، و شفاف از علمی بودن است. در فصول مختلف از معیارهای متفاوتی در علمی‌بودن بحث شده است، مثلاً قابل‌مباحثه‌بودن، اعتبار، سوگیری‌های سلیقه‌ای و روش‌شناختی، جهان‌شمولی، و نسبیّت که اغلب با اتکا بر نگرش‌های بسیار ناقص و محدودی از علمی‌بودن مطرح شده‌اند. تعاریف ناقص وی به‌خصوص از حقیقت، اعتبار، عدم تمایز آن از مفهوم سودمندی، و نیز ابهام در معنی اثبات (این که آن معنی یقین می‌دهد یا عینی بودن) از مهم‌ترین دلایل دشواری درک دیدگاه‌های گریزری و متن دشوار این کتاب است.

در علوم طبیعی یکی از اصلی‌ترین معیارهای اعتبار یک نظریه قابلیت پیش‌بینی صحیح و پایای آن است. بنابراین، پایایی و اعتبار در علوم طبیعی یکی می‌شوند و این یکی‌شدن را به‌دقت تعبیر می‌کنیم (دانایی فرد و امامی ۱۳۸۶)، ولی اهداف متنوع و ارزش‌های انسان‌ها باعث معیارهای متنوع اعتبار در علوم انسانی می‌شوند که اغلب روش‌های کیفی را نیز اتخاذ می‌کنند. این تنوع معیار اعتبار در علوم انسانی و مدیریت مانع از حصول پایایی می‌شود. بنابراین، مسئله اعتبار در علوم انسانی متفاوت با اعتبار در علوم طبیعی است. علوم طبیعی فقط پایایی بالایی دارد، نه اعتبار بالا. اعتبار علوم طبیعی در توان آن برای پاسخ‌گویی به نیازها و ارزش‌های انسانی است غو اصولاً دانش در علوم طبیعی به حیطة ارزش‌ها وارد نمی‌شود. این که گریزری تلاش کرده است تا بحث حقیقت (اعتبار) پژوهش مدیریتی را با صرفاً یکی از پارادایم‌های فلسفی مرتبط کند، خطای دیگری است. حقیقت یک تحقیق مدیریتی می‌تواند واقعیتی اجتماعی باشد یا ایدئال‌های ذهنی محقق باشد یا هنجاری بسته به یک زمان یا قدرت حاکم جامعه باشد. بنابراین، تصور صرفاً یک معیار اعتبار‌ساز برای تحقیق مدیریتی خطاست. در ادامه هر تحقیق مدیریتی، بسته به ماهیت حقیقتی که بررسی می‌کند، ممکن است از روش‌شناسی‌هایی متفاوت استفاده کند. واقعیت این است که روش‌شناسی

کامل و مناسبی در مدیریت و تحقیقات مدیریتی وجود ندارد که با حقیقت مدیریت ارتباط نزدیک داشته باشد. شاید علت این مشکل تفاوت در سطح مطالعه درباره مدیریت و سایر علوم باشد، ولی از آن‌جاکه بسته به سطح مطالعه هر یک از سطوح بالاتر عناصری از سطوح پایین‌تر را در خود دارند، روش‌شناسی‌های مورد استفاده نیز می‌توانند به ابعادی از حقیقت مدیریت (فارغ از عینی یا ذهنی بودن حقیقت) نزدیک شوند.

ثانیاً همان‌گونه که گریزی اشاره کرده، مدیریت دانش بین‌رشته‌ای است. در دانش‌های چندرشته‌ای بخشی از علمی بودن از علمی بودن رشته‌های به‌کاررفته برمی‌خیزد. بنابراین، تحلیل فلسفی با معیار حقیقت برای دانش‌های چندرشته‌ای می‌تواند خطا باشد.

در نهایت این که گریزی درباره جایگاه روش‌شناسی در حقیقت و علمی بودن مدیریت دیدگاه بسیار محدودی دارد. اگرچه روش‌شناسی‌های مطالعه مدیریت قادر به کنترل جنبه‌ها و متغیرهای فراوان مؤثر در آن نیستند، ولی این به معنی بی‌اهمیت دانستن روش در مطالعات مدیریت نیست، بلکه آن در مدیریت اجتناب‌ناپذیر است. روش‌شناسی ابزار «پایایی‌ساز»، «قابل مطالعه کردن»، «قابل یادگیری کردن»، و هم‌چنین ابزار «ایجاد مفاهمه» و «عینیت اجتماعی» در مدیریت است و بدون آن حتی مطالعه مدیریت برای یادگیری نیز مفهوم خود را از دست می‌دهد.

## کتاب‌نامه

- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۹)، *حیات معقول*، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- چالمرز، آلن فرانسیس (۱۳۹۳)، *چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- خزاعی، زهرا (۱۳۹۴)، *معرفت‌شناسی فضیلت*، تهران: سمت.
- دانایی‌فرد، حسن و سیدمجتبی امامی (۱۳۸۶)، «استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه داده‌بنیاد»، *اندیشه مدیریت*، س ۱، ش ۲.
- رنگریز، حسن (۱۳۹۵)، *تحلیل فلسفی نظریه‌های سازمان و مدیریت*، تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی.
- سیروس، داوود، میرزا علی صبوری‌نیا، و جبرئیل مرزی علمداری (۱۳۹۰)، «چالش‌های قانون‌گرایی: اعتبار و پایایی قانون»، *پژوهش‌های حقوقی*، دوره ۱۰، ش ۱۹.
- عباس‌زاده، محمد (۱۳۹۱)، «تأملی بر اعتبار و پایایی در تحقیقات کیفی»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، پایایی ۴۵.

بررسی و نقد کتاب *نقدی بر دانش مدیریت* (حسن رنگریز و میرزا علی صبوری‌نیا) ۱۶۳

گریزی، پال (۱۳۹۵)، *نقدی بر دانش مدیریت؛ پژوهش‌های مدیریتی و دانش مدیریت*، ترجمه محمد صائبی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

میرزایی اهرنجانی، حسن (۱۳۹۳)، *مبانی فلسفی تئوری سازمان*، تهران: سمت.

نیومن، ویلیام لاورنس (۱۳۹۳)، *روش‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کمی و کیفی*، ترجمه ابوالحسن فقیهی و عسل آغاز، تهران: ترمه.

هولاب، رابرت (۱۳۹۳)، *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.

Gettier, Edmund L. (1963), "Is Justified True Belief Knowledge?", *Analysis*, vol. 23.

Golafshani, N. (2003), "Understanding Reliability and Validity in Qualitative Research", *The Qualitative Report*, vol. 8, no. 4.

